

شبهاتی پیرامون عاشورا و بزرگداشت آن (۱)

- چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم؟

- چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفتگو اکتفا نمی‌شود؟

- چرا باید به یاد وقایع عاشورا عزاداری کرد؟

- چرا باید دشمنان امام حسین(علیه السلام) را لعن کرد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، ابي القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي كل ساعة ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتعه فيها طويلاً. السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك.

فرا رسیدن ایام سوگواری سالار شهیدان ابی عبد الله الحسین(علیه السلام) (را به پیشگاه مقدس ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - مقام معظم رهبری، مراجع بزرگوار تقلید و همه شیفتگان مکتب حسینی تسلیت عرض می‌کنم، و امیدوارم خدای متعال در دنیا و آخرت دست ما را از دامان ابی عبد الله کوتاه نفرماید.

در این ایام فرصت خوبی است که شناخت خودمان را نسبت به مکتب عاشورا و مکتب حسینی عمق ببخشیم و سؤال هایی را که درباره مسائل مربوط به قیام ابی عبد الله در اذهان همه به خصوص در اذهان نوجوانان و جوانان یدید می‌آید، مورد بحث قرار دهیم، تا معرفت همه ما، به ویژه جوانان عزیز نسبت به سالار شهیدان(علیه السلام) (و قیام بزرگ او بیش تر شود، و بتوانیم در سایه معرفت بیش تر، هم برای دنیای خود و هم برای آخرتمان بهره بیش تری ببریم.

در نظر می‌گیریم نوجوانی را که تازه به رشد فکری رسیده است و می‌خواهد همه مسائل و پدیده های اجتماعی و آنچه را در اطرافش می‌گذرد بفهمد، و علت آن ها را درک کند، تا ارزیابی روشنی از مسائل و پدیده های پیرامون خود داشته باشد. نوجوان در ایام محرم می‌بیند جلساتی تشکیل می‌شود، مردم لباس سیاه می‌پوشند، پرچم های سیاه نصب می‌کنند. او مشاهده می‌کند هیأت های عزاداری، سینه زنی و زنجیرزنی تشکیل می‌شود و مردم اشک می‌ریزند. او شاهد پدیده هایی است که سابقه ای در سایر ایام ندارد، یا در سایر اجتماعات

دیده نمی‌شود. طبعاً این سؤال برای وی مطرح می‌شود که این مراسم به چه منظوری است؟ چرا باید انسان لباس سیاه بپوشد؟

چرا باید مردم تا پاسی از شب به سر و سینه بزنند؟ چرا باید این همه اشک بریزند؟

معمولاً جواب های ساده ای داده می‌شود که سیدالشهداء(علیه السلام) (در راه خدا و اسلام شهید شده اند و باید به یاد آن

حضرت اشک بریزیم؛ و یا این که عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) (ثواب دارد؛ آن حضرت روز قیامت ما را شفاعت

خواهند فرمود. نوجوانان ما کم و بیش چنین جواب هایی را می شنوند. اما اگر بنده، خودم را در حد جوانی با این پرسش ها فرض کنم، این پاسخ ها برایم چندان قانع کننده نخواهد بود.

پرسش هایی را که در این زمینه مطرح می شود، می توان به چهار سؤال تحلیل کرد. سعی ما بر این است که هر یک از این سؤال ها را جداگانه جواب دهیم تا بتوانیم پایه شناخت نوجوانان و جوانان عزیزمان را نسبت به مراسم عاشورا ارتقا بخشیم و فرهنگ عاشورایی را بیش تر روشن کنیم.

چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم؟

چرا باید خاطره حادثه ای را که ۱۳۶۰ سال پیش اتفاق افتاده است، زنده کرد و مراسمی به یاد آن خاطره برگزار کرد؟ این رویداد جریانی تاریخی بوده است که زمان آن گذشته است؛ تلخ یا شیرین، هر چه بوده است آثار آن تمام شده است. چرا باید بعد از گذشت نزدیک به چهارده قرن، یاد آن جریان و آن حادثه را زنده نگه داریم و مراسمی برای آن بر پا داریم؟

پاسخ این سؤال، چندان مشکل نیست. برای این که به سادگی می توان به هر نوجوانی تفهیم کرد که حوادث گذشته هر جامعه می تواند در سرنوشت و آینده آن جامعه آثار عظیمی داشته باشد. تجدید آن خاطره ها در واقع نوعی بازنگری و بازسازی آن حادثه است، تا مردم از آن جریان استفاده کنند. اگر حادثه مفیدی بوده است و در جای خود منشأ آثار و برکاتی به شمار می رفته است، بازنگری و بازسازی آن نیز می تواند مراتبی از آن برکات را داشته باشد.

علاوه بر این، در همه جوامع انسانی مرسوم است که به نوعی، از حوادث گذشته خود یاد می کنند؛ آن ها را بزرگ شمرده و به آن ها احترام می گذارند. خواه مربوط به اشخاصی باشد که در پیشرفت جامعه خود مؤثر بوده اند، نظیر دانشمندان و مخترعان، و خواه مربوط به کسانی

(صفحه ۱۵)

باشد که از جنبه سیاسی و اجتماعی، در رهایی ملت خود نقش مؤثری داشته اند و قهرمان ملی بوده اند. همه عقلای عالم برای این گونه شخصیت ها آیین های بزرگداشتی را منظور می کنند. این کار بر اساس یکی از مقدس ترین خواسته های فطری است که خدا در نهاد همه انسان ها قرار داده است، و از آن به «حس حق شناسی» تعبیر می کنیم. لذا این خواسته فطری همه انسان ها است که در برابر کسانی که به آن ها خدمت کرده اند حق شناسی و شکرگزاری کنند، آنان را به خاطر داشته باشند و به ایشان احترام بگذارند. علاوه بر این، یاد آن خاطره ها، در صورتی که در سعادت جامعه تأثیری داشته، می تواند عامل مؤثر دیگری را در زمان بیان خاطره ها بیافریند. در این صورت، گویا خود آن حادثه تجدید می شود.

از آن جا که معتقدیم حادثه عاشورا حادثه عظیمی در تاریخ اسلام بوده است، و نقش تعیین کننده ای در سعادت مسلمانان و روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، این حادثه در نظر ما بسیار ارزشمند است. لذا بزرگداشت و بازسازی این حادثه و به خاطر آوردن آن، موجب می گردد تا بتوانیم از برکات آن در جامعه امروز نیز استفاده کنیم. این جواب را به طور کلی می توان در مقابل سؤال نوجوانان ها ارائه داد و آنان را قانع کرد که زنده نگه داشتن یاد بعضی از خاطره ها و بازسازی برخی از حوادث که در گذشته اتفاق افتاده است، کار عاقلانه ای است، و ممکن است منافع و مصالحی را برای جامعه تأمین کند. همان طور که اصل آن حادثه تأثیر مفیدی در جامعه آن روز داشته، تجدید خاطره و بازسازی آن نیز می تواند آثاری متناسب با خود داشته باشد. در پاسخ به سؤال اول که «چرا باید یاد عاشورا را زنده نگه بداریم؟» به همین اندازه بسنده می کنیم.

چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفتگو اکتفا نمی شود؟

سؤال دومی که از تحلیل آن سؤال کلی به دست می‌آید این است که زنده نگه داشتن یاد عاشورا فقط منحصر به این نیست که انسان سینه زنی و گریه کند، شهر را سیاه پوش کند، مردم تا نیمه های شب به عزاداری پردازند و حتی گاهی روزها کار و زندگی خود را تعطیل کنند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این امور ضررهای اقتصادی به دنبال دارد. در حالی که ممکن است این خاطره ها به گونه ای تجدید شود که ضررهای اقتصادی و اجتماعی کم تری داشته باشد. این سؤال را بر اساس این فرض به این صورت مطرح می‌کنم که روحیه بسیاری از مردم

(صفحه ۱۶)

با مسائل اقتصادی و مادی بیش تر سازگار است و مردم به این مسائل بیش تر توجه دارند. در این صورت آنان حوادث را بر اثر منافع یا ضررهای مادی و اقتصادی ارزیابی می‌کنند. نوجوانی را فرض می‌کنیم که هنوز تربیت دینی کاملی نیافته است. ممکن است این سؤال به ذهن او بیاید که انجام این قبیل امور ضررهای اقتصادی در پی دارد. تولید کم می‌شود، وقت اشخاص گرفته می‌شود، هنگامی که مردم تا نیمه شب عزاداری می‌کنند، روز بعد توان کار کردن ندارند. دو ماه جامعه باید نوعی سستی و رخوت را بپذیرد، برای این که یاد این حادثه زنده داشته شود. در حالی که راههای دیگری نیز برای بزرگداشت واقعه عاشورا وجود دارد. مثلاً جلسات بحث، میزگرد یا سمینارهایی ترتیب داده شود، و با تماشای بحث و گفتگو خاطره این حادثه برای مردم تجدید شود. دیگر دو ماه عزاداری و گریه کردن و بر سر و سینه زدن، چرا باید صورت پذیرد؟ حتی اگر یک مجلس کافی نیست، می‌توان مجالس متعدد، کنفرانس و کنگره بر پا کرد. مگر زنده نگه داشتن یک خاطره صرفاً به این است که مردم بر سر و سینه بزنند و خود را اذیت کنند؟

بعد از این که پذیرفتیم زنده داشتن یاد عاشورا و حسین بن علی (علیه السلام) برای ما مفید است و در جامعه ما اثر مطلوب دارد، سؤال دوم این است که چرا این بزرگداشت باید به این شکل صورت بگیرد؟ در تمام دنیا هنگامی که می‌خواهند از بزرگان خود به بزرگی یاد کنند، مراسمی تشکیل می‌دهند، بحث و گفتگو برگزار می‌کنند؛ اما چرا مراسم بزرگداشت عاشورا باید به این شکل باشد؟

جواب این سؤال تا حدودی از سؤال اول پیچیده تر است. جواب این است که البته بحث درباره شخصیت سیدالشهداء (علیه السلام)، تشکیل میزگردها، کنفرانس ها، سخنرانی ها، نوشتن مقالات و امثال این قبیل کارهای فرهنگی، علمی و تحقیقات، بسیار مفید و لازم است. و البته در جامعه ما نیز انجام می‌شود و به برکت نام سیدالشهداء (علیه السلام) (و عزاداری آن حضرت، بحث، گفتگو و تحقیقات زیادی پیرامون این امور صورت می‌گیرد و مردم نیز معارف را فرامی‌گیرند. این فعالیت ها به جای خود لازم است، اما آیا برای این که ما از حادثه عاشورا بهره برداری کامل کنیم، این اقدامات کافی است؟ یا این که امور دیگری نیز مثل همین عزاداری ها به جای خود لازم است؟ جواب دادن به این سؤال متوقف بر این است که ما نظری روان شناسانه به انسان بیندازیم و ببینیم عواملی که در رفتار آگاهانه ما مؤثر است فقط عامل شناختی و معرفت است یا عوامل دیگری هم در شکل دادن رفتارهای اجتماعی ما مؤثر است.

(صفحه ۱۷)

هنگامی که در رفتارهای خود دقت کنیم درمی‌یابیم که در رفتارهای ما دست کم دو دسته از عوامل نقش اساسی ایفا می‌کنند. یک دسته عوامل شناختی، که موجب می‌شود انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد. طبعاً مطلب مورد نظر از هر مقوله ای که باشد، متناسب با آن از استدلال عقلی، تجربی و یا راههای دیگر استفاده می‌شود. قطعاً شناخت در رفتار ما تأثیر زیادی دارد، اما یگانه عامل مؤثر نیست. عوامل دیگری هم هستند که شاید تأثیر آن ها در رفتار ما بیش تر از شناخت باشد. این عوامل را به طور کلی

انگیزه ها، و به تعبیرات دیگری احساسات و عواطف، تمایلات، گرایش ها، میل ها، غرائز و عواطف می نامند. این ها سلسله ای از عوامل درونی و روانی است که در رفتار ما مؤثر است. هر گاه شما رفتار خود را تحلیل کنید، خواه رفتار مربوط به زندگی فردی شما باشد، و خواه رفتار خانوادگی، رفتار اجتماعی، یا رفتار سیاسی شما باشد، می بینید عامل اصلی که شما را به انجام آن رفتار واداشته است همین عوامل تحریک کننده و برانگیزاننده است. مرحوم شهید استاد مطهری در این مورد تشبیهی داشتند. ایشان رفتار انسان را به خودرو تشبیه می کردند. یک خودرو برای حرکت به دو عامل نیازمند است. عاملی که انرژی مکانیکی را در خودرو تولید کند، تا خودرو به کمک آن بتواند حرکت کند. غیر از انرژی مکانیکی، یک خودرو باید چراغ هم داشته باشد تا راه را بنمایاند و خودرو داخل دست انداز و گودال و پرتگاه نیفتد. اگر در محیط تاریکی موتور خودرو خیلی خوب کار کند و انرژی مکانیکی هم تولید کند، اما راه را نبینیم، ممکن است با خطرهای بسیار جدی مواجه شویم. ممکن است تصادفاتی روی دهد که به قیمت جان راننده و سرنشینان تمام شود. پس خودرو باید علاوه بر داشتن سوخت برای تولید انرژی مکانیکی، چراغ هم داشته باشد تا راه را به ما بنمایاند. همچنین وجود انسان هم به دو نوع عامل نیازمند است. عاملی باید در درون ما باشد تا ما را برانگیزاند. باید برای هر کاری میلی داشته باشیم تا آن کار را انجام دهیم. باید شور و شوقی نسبت به انجام آن کار پیدا کنیم، علاقه ای نسبت به آن کار داشته باشیم تا بر انجام آن اقدام کنیم. و دیگر این که باید بدانیم به چه دلیل باید این کار را انجام دهیم؟ این کار، برای ما چه فایده ای دارد؟ و چگونه باید آن را انجام دهیم؟ مواردی از این قبیل از جمله عوامل شناختی است. این عوامل را باید به دقت مورد مطالعه قرار داد و از طریق تجربه یا استدلال فرا گرفت. لازم است با مراجعه به منابع، متناسب با کاری که می خواهیم انجام دهیم شناختهای لازم را به دست آوریم. اما فقط شناخت کافی نیست تا ما را به حرکت درآورد.

(صفحه ۱۸)

عامل روانی دیگری نیاز داریم تا ما را به سوی کار برانگیزاند و به طرف انجام کار سوق دهد. این گونه عوامل را انگیزه های روانی می نامند. اسم های دیگری هم دارد؛ سائقه، احساسات و عواطف و مانند آنها. این عوامل در مجموع، میل به حرکت را در انسان به وجود می آورد، عشق به انجام کار را ایجاد می کند، و شور و هیجان به وجود می آورد. تا این عوامل نباشد کار انجام نمی گیرد. حتی اگر انسان به یقین بداند که فلان ماده غذایی برای بدن او مفید است، اما تا اشتها نداشته باشد و یا تا اشتهای او تحریک نشود، به سراغ خوردن آن غذا نمی رود. اگر فرضاً اشتهای کسی کور شود، و یا به بیماری مبتلا شود که اشتها پیدا نکند، هر چه به او بگویند که این ماده غذایی برای بدن او خیلی مفید است، تمایلی به خوردن آن پیدا نمی کند؛ پس غیر از آن دانستن باید این میل و انگیزه نیز در درون انسان باشد. مسائل اجتماعی و سیاسی هم همین حکم را دارد. هر چه شخص بداند فلان حرکت اجتماعی خوب و مفید است، تا انگیزه ای برای انجام آن حرکت نداشته باشد حرکتی انجام نمی دهد. می گوید قبول دارم که انجام آن خوب است، اما من باید انگیزه ای داشته باشم، عاملی باید مرا به حرکت درآورد تا آن کار را انجام دهم.

حال، بعد از این که پذیرفتیم برای حرکت های آگاهانه و رفتارهای انسانی دو دسته عوامل شناختی و انگیزشی یا عواطف و احساسات لازم است و بعد از این که دانستیم حرکت سیدالشهداء (علیه السلام) (چه نقش مهمی در سعادت انسان ها داشته است، متوجه خواهیم شد این شناخت خود به خود برای ما حرکت آفرین نمی شود. هنگامی دانستن و به یاد آوردن آن خاطره ها ما را به کاری مشابه کار امام (علیه السلام) (و به پیمودن راه او و او می دارد که در ما نیز انگیزه ای به وجود آید و بر اساس آن، ما هم دوست داشته باشیم آن کار را انجام دهیم. خود شناخت، این میل را ایجاد نمی کند؛ بلکه باید عواطف ما تحریک شود و احساسات ما برانگیخته شود تا این که ما هم بخواهیم کاری مشابه کار او انجام دهیم. پس تحقق چنین امری نیازمند دو دسته از عوامل است. جلسات بحث و گفتگو و سخنرانی ها می تواند آن بخش اول را تأمین کند، یعنی شناخت لازم را به ما بدهد. اما عامل دیگری هم برای تقویت احساسات و عواطف لازم داریم، البته خود شناخت، یادآوری و مطالعه یک رویداد می تواند نقشی داشته باشد، اما نقش اساسی را چیزهایی ایفا می کند که تأثیر مستقیمی بر احساسات و عواطف ما داشته باشد.

مشاهده با هنگامی که انسان بشنود چنین جریانی واقع شده، یا این که فقط بداند چنین حادثه ای اتفاق افتاده است، بسیار تفاوت دارد. خود شما می توانید این نکته را در زندگی خود تجربه کنید. چیزی را که مطلع شدید انجام شده، یا انجام می شود، اما وقوع آن را ندیده اید، تأثیر آن نسبت به زمانی که به چشم خودتان دیده اید که آن حادثه واقع شده، تفاوت زیادی خواهد داشت. همه ما می دانیم که در این شهر مردم محروم زیادی هستند اما دیدن یک شخص محروم با یک حالت رقت آور می تواند در ما تأثیری ببخشد که صرف دانستن، هیچگاه آن اثر را ندارد. وقتی انسان حالت رقت آور مریضی و یا حالت طفل یتیمی را دید، اثری در روح او ایجاد می شود که هرگز دانستنی ها چنین اثری را نمی تواند داشته باشد. این مطلب را، هم می توانیم در زندگی خودمان تجربه کنیم و هم از منابع دینی استفاده کنیم.

اکنون به عنوان مثال داستانی را از قرآن کریم یادآوری می کنم که همه شنیده اید. می دانید که حضرت موسی (علیه السلام) از جانب خداوند به کوه طور دعوت شد تا در آن جا عبادت کند. آنچه به مردم گفته شد این بود که ایشان یک ماه در آن جا خواهد ماند. اما اراده خدا آن بود که حضرت موسی چهل روز بماند: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» «آن ده روز را مردم نمی دانستند، و این آزمایشی برای قوم بنی اسرائیل بود تا نشان دهد آنان تا چه اندازه در ایمانشان استوار هستند. بعد از این که سی روز تمام شد، بنی اسرائیل نردهارون - که جانشین موسی بود - آمدند و پرسیدند چرا برادرت نیامد؟ گفت منتظریم، به زودی می آید. روز بعد هم موسی نیامد. مجدداً پرسیدند چرا موسی نیامد؟ از تأخیر او معلوم می شود که ما را تنها گذاشته و خود رفته است. سامری از این فرصت استفاده کرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش گوساله دعوت کرد و گفت: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى»، «این خدای شما است و خدای موسی نیز همین است. خدایی که موسی می گفت من در کوه طور با او مناجات کنم، آن خدایی که موسی را به رسالت مبعوث کرده است، آن خدا همان است که من او را ساخته ام. بسیاری از بنی اسرائیل در برابر گوساله به سجده افتادند و مشغول پرستش آن شدند. خدای متعال در طور به حضرت موسی وحی کرد که در میان قومت چنین جریانی اتفاق افتاده است و در طی این غیبت ده روزه تو، مردم گوساله پرست شده اند. حضرت موسی هم شنید اما عکس العملی

۱/اعراف، ۱۴۲.

۲/طه، ۸۱.

نشان نداد. ده روز تمام شد و بعد از چهل روز الواح آسمانی را که بر او نازل شده بود برای مردم آورد تا ایشان را به اطاعت از احکام الهی و عمل به شریعت نازل شده دعوت کند. وقتی حضرت برگشت دید مردم گوساله می پرستند. به محض این که دید در حال پرستش گوساله هستند، عصبانی شد، به گونه ای که الواح را به کناری پرتاب کرد: «وَأَلْقَى الْأَلْوَابِحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» «به سراغ برادرش حضرت هارون رفت، و سر او را گرفت و با عصبانیت به سوی خود کشید و از او بازخواست کرد که چرا اجازه دادی مردم گمراه گردند؟» «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي»؛ «به کل داستان کاری ندارم. منظورم تذکر فرق بین دانستن و مشاهده کردن است. خدا به حضرت موسی از ماجرای گوساله پرستی قوم او خبر داده بود. حضرت موسی نیز در مورد آن هیچ شکی نداشت. زیرا خبری بود که خدا به او داده بود. وقتی خبر را شنید چندان آثار غضب در او ظاهر نشد. اما زمانی که بازگشت و دید که مردم

گوساله می‌پرستند، آشفته شد و نتوانست تحمل کند. به سراغ برادر خود رفت و به او اعتراض کرد. مقصود بیان فرق بین دانستن و دیدن است.

خدای متعال انسان را به گونه ای آفریده است که هنگامی که چیزی را می‌بیند یا مناظری را مشاهده می‌کند، اثری می‌پذیرد که هیچ گاه گفته‌ها، شنیده‌ها و دانسته‌ها آن اثر را ندارد. هر گاه صحنه‌هایی را بسازیم و بازسازی کنیم، خواه در قالب سنتی و یا با استفاده از روش‌های جدید و به صورت نمایش و فیلم، به گونه ای که جریان عاشورا را برای مردم مجسم کند، بازسازی آن صحنه‌ها و نشان دادن آن‌ها اثری دارد که گفتن و دانستن آن‌ها نمی‌تواند آن اثر را داشته باشد. نمونه این مسأله را شما خود بارها تجربه کرده‌اید. مکرراً حوادث عاشورا را شنیده‌اید و در ذهن شما جای گرفته است. می‌دانید امام حسین (علیه السلام) (روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته‌های شما اشک شما را جاری می‌کند؟ وقتی در مجالس شرکت می‌کنید و مرثیه خوان مرثیه می‌خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان کربلا را برای شما بیان کند، آن گاه می‌بینید که بی‌اختیار اشک شما جاری می‌شود. این شیوه می‌تواند در تحریک احساسات شما تأثیری داشته باشد که خواندن و دانستن چنان اثری را ندارد. به همین نسبت آنچه دیده می‌شود به مراتب مؤثرتر از شنیدن آن‌ها است. منظور از این توضیحات

۱/اعراف، ۱۵۰.

۲/طه، ۹۳.

(صفحه ۲۱)

آن بود که ما علاوه بر این که باید بدانیم چرا ای عبد الله قیام کرد، و بدانیم که چرا مظلومانه شهید شد، باید این مطلب به گونه ای بازسازی شود تا حتی المقدور بهتر بشنویم و ببینیم تا عواطف و احساسات ما برانگیخته تر شود. هر اندازه این‌ها در برانگیخته تر شدن عواطف و احساسات ما مؤثرتر باشد، حادثه عاشورا در زندگی ما مؤثرتر خواهد بود. بنابراین صرف بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا نمی‌تواند نقش عزاداری را ایفا کند. باید صحنه‌هایی در اجتماع به وجود آید که احساسات مردم را تحریک کند. همین که صبح از خانه بیرون می‌آیند می‌بینند شهر سیاه پوش شده است، پرچم‌های سیاه نصب شده است، خود این تغییر حالت، دل‌ها را تکان می‌دهد. گرچه مردم می‌دانند فردا محرم است، اما دیدن پرچم سیاه اثری را در دل آن‌ها می‌گذارد که دانستن این که فردا اول محرم است آن اثر را نمی‌گذارد. راه انداختن دسته‌های سینه زنی با آن شور و هیجان خاص خود می‌تواند آثاری را به دنبال داشته باشد که هیچ کار دیگر آن آثار را ندارد.

پس سؤال دوم این بود که چرا خاطره سیدالشهداء (علیه السلام) (را فقط با بحث و گفتگو، سخنرانی، تشکیل میزگرد و نظایر آن زنده نگه نمی‌داریم؟ چرا باید عزاداری کرد؟ جواب این است که این صحنه‌ها باید به وجود بیاید که غیر از عامل شناخت، عامل احساسی - عاطفی نیز در ما تقویت شود. اگر این عواطف تحریک شود، آن گاه می‌تواند اثر کند. نمونه چنین تأثیری را می‌توانید در زندگی فردی و نیز زندگی اجتماعی خود ببینید. به خصوص در این سی - چهل سال اخیر که حرکت حضرت امام (قدس سره) (علیه دستگاہ طاغوت و کفر شروع شد. ملاحظه کردید که در ایام محرم و صفر نام سیدالشهداء (علیه السلام) (و عزاداری سیدالشهداء) (علیه السلام) (مردم را به حرکت وادار می‌کرد. این شور و هیجان جز در ایام عاشورا پیدا نمی‌شود و جز با همین مراسم سنتی عزاداری یا نظایر آن حاصل نمی‌شود؛ باید عمل کرد. و رفتاری نشان داد که احساسات و عواطف مردم را تحریک کند، آن گاه اثر بخش خواهد بود. این جا است که متوجه می‌شویم چرا امام (قدس سره) (بارها می‌فرمود آنچه داریم از محرم و صفر داریم ۱. چرا این همه اصرار داشت که عزاداری به همان صورت سنتی برگزار شود؟ ۲. چون در طول سیزده قرن تجربه شده بود که این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسات و عواطف دینی مردم ایفا می‌کند و معجزه

می آفریند. تجربه نشان داد که بیش تر پیروزی هایی که در دوران انقلاب و یا در دوران جنگ در جبهه ها حاصل شد، در اثر شور و نشاطی بود که مردم در ایام عاشورا و به برکت نام سیدالشهداء (علیه السلام) حاصل می کردند. این تأثیر کمی نیست. با چه قیمتی می شود چنین عاملی را در اجتماع آفرید که این همه شور و حرکت در مردم ایجاد کند؟ این همه عشق مقدس بیافریند، تا جایی که افراد را برای شهادت آماده کند؟ اگر بگوییم در هیچ مکتبی و یا در هیچ جامعه ای چنین عاملی وجود ندارد، سخن گزافی نگفته ایم.

پس این که باید غیر از بحث و گفتگو کار دیگری برای بزرگداشت حادثه عاشورا انجام داد، کاری که در برانگیختن احساسات و عواطف مؤثر باشد، روشن شد. جواب کلی سؤال این است که انسان فقط به شناخت مجهز نگردیده است. علاوه بر شناخت، نیروی دیگری به نام انگیزش ها و هیجانات وجود دارد که عامل آن، احساسات و عواطف است. این عوامل نیز باید تقویت شود تا نقش خود را ایفا کند. برنامه های عزاداری از جمله این عوامل است.

چرا باید به یاد وقایع عاشورا عزاداری کرد؟

تا این جا فهمیدیم که باید در جامعه عواملی را ایجاد کرد تا احساسات و عواطف دینی مردم را تحریک کند و آن ها را برانگیزاند تا کاری مشابه کار سیدالشهداء (علیه السلام) (انجام دهند؛ راه او را ادامه دهند و نسبت به این امر مهم علاقه پیدا کنند. اما موضوع دیگری که در این جا مطرح می شود این است که یگانه راه برانگیختن احساسات و عواطف عزاداری و گریه نیست. عواطف انسان ممکن است با مراسم جشن و سرور هم تحریک شود. می دانیم که در ولادت های مبارک، در میلاد خود سیدالشهداء (علیه السلام) (، وقتی مراسم جشن برگزار می شود، مدح ها خوانده می شود و مردم از طریق آن ها شور و نشاطی می یابند. سؤال سوم این است که چرا برای تحریک احساسات از مراسم شاد استفاده نمی کنید؟ چرا باید گریه کرد؟ چرا باید به خود زد؟ چرا باید زنجیر بزیم؟ بیاییم به جای این کارها جشن بگیریم، نقل و نبات پخش کنیم، شیرینی بدهیم، مدح و سرود بخوانیم، تا احساسات مردم تحریک شود.

جواب این است که احساسات و عواطف انواع مختلفی دارد. تحریک هر نوع احساسات و عواطف، باید با حادثه مربوط متناسب باشد. حادثه ای که بزرگ ترین نقش را در تاریخ اسلام ایفا کرد، حادثه شهادت ابی عبد الله بود. او بود که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد. او بود که

درسی برای حرکت، برای نهضت، برای مقاومت و برای استقامت تا روز قیامت به انسان ها داد. برای آن که آن خاطره تجدید شود، فقط مجلس جشن و شادی کافی نیست. باید کاری متناسب با آن حادثه انجام داد. یعنی باید کاری کرد که حزن مردم برانگیخته شود، اشک از دیده ها جاری شود، شور و عشق در دل ها پدید آید. و در این حادثه چیزی که می تواند چنین نقشی را بیافریند، همین مراسم عزاداری و گریستن و گریاندن دیگران است؛ در حالی که خندیدن و شادی کردن هیچ وقت نمی تواند این نقش را ایفا کند. خندیدن هیچ وقت آدم را شهادت طلب نمی کند. هیچ وقت انسان را به شلمچه نمی کشاند. هیچ وقت نمی توانست سختی ها و مصیبت های هشت سال جنگ را بر این مردم هموار کند. این قبیل مسائل عشق دیگری می خواهد که از سوز و اشک

و شور پدید می‌آید. راه آن هم همین عزاداری ها است. این سؤال سوم که چرا ما باید برای زنده نگه داشتن خاطره سیدالشهداء(علیه السلام) عزاداری و گریه کنیم.

چرا باید دشمنان امام حسین(علیه السلام) را لعن کرد؟

به دنبال این سؤال ممکن است سؤال دیگری پدید آید که این روزها بیش تر مطرح شده است. اغلب، این پرسش را منافقان مطرح می‌کنند، البته منافقان مدرن! آن‌ها می‌گویند که بسیار خوب، ما تا این جا قبول کردیم که تاریخ امام حسین (علیه السلام) تاریخ مؤثر و حرکت آفرینی بوده است. همچنین دریافتیم که باید آن را عمیقاً به خاطر داشت، و به یاد امام حسین (علیه السلام) عزاداری کرد؛ تا این جا را قبول داریم. اما شما در این عزاداری های خود کار دیگری هم می‌کنید. علاوه بر این که از امام حسین(علیه السلام) (به نیکی یاد می‌کنید، و بر شهادت او گریه می‌کنید، بر دشمنان امام حسین (علیه السلام) (هم لعن می‌فرستید. این کار برای چیست و چرا دشمنان ابی عبد الله را لعن می‌کنید؟ این کار نوعی خشونت و بدبینی است. این یک نوع احساسات منفی است و با منش «انسان مدرن» نمی‌سازد. هنگامی که احساسات شما تحریک می‌شود، بروید گریه و عزاداری کنید. اما چرا دشمنان را لعن می‌کنید؟ چرا می‌گویید «اتَّقِرْبُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُرْأَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ»، «من با تبری از دشمنان تو، به خدا تقرب می‌جویم. چرا مقید هستی همواره در زیارت عاشورا صد مرتبه دشمنان امام حسین(علیه السلام) را لعن کنید؟ بیاید فقط همان صد مرتبه سلام را بخوانید. چرا باید این همه لعن بگویید و مردم را نسبت به دیگران بدبین کنید و یا نسبت به دیگران

از زیارت عاشورا.

(صفحه ۲۴)

احساسات منفی ایجاد کنید؟ امروز زمانی است که باید با همه مردم با خوشی و شادی و لبخند رفتار کرد. امروز باید دم از زندگی زد، دم از شادی زد، دم از صلح و آشتی زد. این روحیه لعن و تبری و پشت کردن به دیگران خشونت‌هایی است که به هزار و چهار صد سال پیش، یعنی زمانی که امام حسین(علیه السلام) را کشتند برمی‌گردد و با آن زمان مناسبت دارد. اما امروز دیگر جامعه و مردم این کارها را نمی‌پسندند. بیاید به جای این ها راه آشتی را پیش بگیریم، به روی دشمنان هم لبخند بزنیم، به آن‌ها هم محبت کنید. مگر اسلام دین محبت، دین رأفت و رحمت نیست؟ این چه کاری است که شما دائماً لعن و بدگویی می‌کنید؟

اگر کسانی واقعاً از روی جهل این سؤال را مطرح کنند، جواب دادن به آن‌ها مشکل نیست. اما احتمال قوی می‌دهیم که بسیاری از کسانی که این گونه سخن می‌گویند، اندیشه های دیگری، و اغراض خاصی در سر دارند. احتمال دارد آن‌ها از سیاست های دیگری پیروی کنند، و یا نقشه هایی را که دیگران کشیده اند اجرا کنند. البته ما فرض را بر این می‌گذاریم که این سؤال عاقلانه و عالمانه ای است که جواب آن هم باید عالمانه باشد. صرف نظر از ارزش گذاری در مورد طرح این گونه سؤال‌ها، فرض کنید اگر نوجوانی از ما سؤال کرد که چرا باید قاتلان ابی عبد الله را لعن کرد؟ به جای لعن هایی که در زیارت عاشورا می‌خوانید صد مرتبه دیگر هم باز بر امام حسین(علیه السلام) (سلام بفرستید. مگر سلام کردن برای سیدالشهداء(علیه السلام) (ثواب ندارد؟ به جای آن صد مرتبه لعن، صد مرتبه سلام بفرستید، چه عیبی دارد؟ این همه لعن و بدگویی، فحش، ناسزا و اظهار براءت چه لزومی دارد؟

جواب علمی چنین سؤالی این است که همان گونه که سرشت انسان فقط از شناخت ساخته نشده است، تنها از احساسات و عواطف مثبت هم ساخته نشده است. آدمیزاد موجودی است که هم احساس مثبت و هم احساس منفی دارد. هم عواطف مثبت و هم عواطف منفی دارد. همان گونه که شادی در وجود ما هست، غم هم هست. خدا ما را این گونه آفریده است. هیچ انسانی

نمی‌تواند بی غم و یا بی شادی زندگی کند. همچنان که خدا استعداد خندیدن به ما داده استعداد گریه کردن هم به ما عطا فرموده است. در جای خودش باید خندید و به جای خود هم باید گریست. تعطیل کردن بخشی از وجودمان، به این معنی است که از داده های خدا در راه آنچه آفریده شده استفاده نکنیم. دلیل این که خدا در ما گریه را قرار داده، این است که در مواردی باید گریه کرد. البته مورد آن را باید پیدا کنیم، و الا استعداد گریه در

(صفحه ۲۵)

وجود ما لغو خواهد بود. خدا چرا در انسان این احساس را قرار داده است که به واسطه آن، حزن و اندوه پیدا می‌کند و اشک از دیدگانش جاری می‌شود؟ معلوم می‌شود گریه کردن نیز در زندگی انسان جای خود را دارد. گریه برای خدا، به انگیزه خوف از عذاب یا شوق به لقای الهی و شوق به لقای محبوب در تکامل انسان نقش دارد. انسان در اثر دلسوزی نسبت به محبوب مصیبت دیده خود، رقت پیدا می‌کند؛ این طبیعت انسان است که در مواردی باید رقت قلب پیدا کند و در اثر آن گریه سر دهد.

خداوند در ما محبت را آفریده است تا نسبت به کسانی که به ما خدمت می‌کنند، نسبت به کسانی که کمالی دارند، خواه کمال جسمانی، یا کمال عقلانی یا روانی و یا عاطفی، به ابراز علاقه و محبت پردازیم. هنگامی که انسان احساس می‌کند در جایی کمالی و یا صاحب کمالی یافت می‌شود، نسبت به آن کمال و صاحب کمال محبت پیدا می‌کند. علاوه بر آن در وجود انسان نقطه مقابل محبت به نام بغض و دشمنی قرار داده شده است. همان گونه که فطرت انسان بر این است که کسی را که به او خدمت می‌کند دوست بدارد، فطرتش نیز بر این است که کسی را که به او ضرر می‌زند دشمن بدارد. البته ضررهای مادی دنیوی برای مؤمن اهمیتی ندارد. چون اصل دنیا برای او ارزشی ندارد. اما دشمنی که دین را از انسان بگیرد، دشمنی که سعادت ابدی را از انسان بگیرد، آیا قابل اغماض است؟ قرآن می‌فرماید: «**إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا**» «شیطان دشمن شما است، شما هم باید با او دشمنی کنید. با شیطان دیگر نمی‌شود لبخند زد و کنار آمد. و گرنه انسان هم می‌شود شیطان. اگر باید با اولیای خدا دوستی کرد، با دشمنان خدا هم باید دشمنی کرد. این فطرت انسانی است و عامل تکامل و سعادت انسانی است. اگر «دشمنی» با دشمنان خدا نباشد، به تدریج رفته رفته رفتار انسان با آن‌ها دوستانه می‌شود، و در اثر معاشرت، رفتار آن‌ها را می‌پذیرد و حرف هایشان را قبول می‌کند. کم کم شیطان دیگری مثل آن‌ها می‌شود. می‌گویید نه! ببینید قرآن چه می‌فرماید: «**وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ**»^۲ چنانچه ببینی کسانی نسبت به دین بدگویی و اهانت می‌کنند، با سستی و با زبان مسخره و استهزا سخن می‌گویند، به آن‌ها نزدیک نشو. هر چه گفتند، گوش نده تا زمانی که به بحث دیگری پردازند. و در جای

۱. فاطر، ۶.

۲. انعام، ۶۸.

(صفحه ۲۶)

دیگر می‌فرماید: «**وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ**» «بعد می‌فرماید اگر کسانی این نصیحت را گوش نکردند، باید بدانند که عاقبت به آن‌ها ملحق خواهند شد». **إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا**^۱ «سرانجام کسانی که نسبت به استهزاکنندگان دین محبت می‌ورزند و به آن‌ها روی خوش نشان می‌دهند این است که تدریجاً حرف‌های استهزاکنندگان بر آن‌ها اثر می‌گذارد. وقتی حرف‌هایشان اثر کرد، در دل هایشان شک به وجود می‌آید. و اگر شک ایجاد شد، اظهار ایمان کردن نفاق می‌شود. انسان وقتی در دل ایمان ندارد اما در

ظاهر بگوید من مسلمانم، این عین نفاق است. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» «چنین کسانی که در دنیا به واسطه اثر همنشینی با کافران منافق می‌شوند، در آخرت داخل جهنم با ایشان هم نشین خواهند بود. به عبارت دیگر، دشمنی با دشمنان، سیستمی دفاعی در مقابل ضررها و خطرهای ایجاد می‌کند. بدن انسان همان گونه که عامل جاذبه ای دارد که مواد مفید را جذب می‌کند، یک سیستم دفاعی نیز دارد که سموم و میکرب ها را دفع می‌کند، سیستمی که با میکرب مبارزه می‌کند و آن ها را می‌کشد. کار گلبول های سفید همین است. اگر سیستم دفاعی بدن ضعیف شد، میکرب ها رشد می‌کنند. رشد میکرب ها به بیماری انسان منجر می‌شود و انسان بیمار ممکن است با مرگ رو به رو شود. اگر بگوییم ورود میکروب به بدن ایرادی ندارد! به میکرب خوش آمد گفته و بگوییم مهمان هستید! احترامتان واجب است! آیا در این صورت بدن سالم می‌ماند؟ باید میکرب را از بین برد. این سنت الهی است. این تدبیر و حکمت الهی است که برای هر موجود زنده ای دو سیستم در نظر گرفته است، یک سیستم برای جذب و دیگری سیستم دفع. همان طور که جذب مواد مورد نیاز، برای رشد هر موجود زنده ای لازم است، دفع سموم و مواد مضر از بدن هم لازم است. اگر انسان سموم را دفع نکند، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

موجودات زنده قوه دفعه دارند. این قوه دفعه به خصوص در حیوانات و انسان همین نقش را ایفا می‌کند. چیزهایی که برای بدن مضر است باید بیرون ریخت. دستگاه هایی در بدن وجود دارند نظیر کلیه، مثانه، و... که این کار را به طور عادی انجام می‌دهند. گاهی هم وقتی

۱. انساء، ۱۴۰.

(صفحه ۲۷)

میکروب های خارجی حمله‌ور می‌شوند، باید گلبول های سفید فعال شوند و با آن ها بجنگند تا آن ها را کشته و از بدن بیرون بریزند. در روح انسان نیز باید چنین استعدادی وجود داشته باشد. باید یک عامل جاذبه روانی داشته باشیم تا از کسانی که برای ما مفید هستند خوشمان بیاید، دوستشان بداریم، به آن ها نزدیک شویم، از آنان علم، کمال، ادب، معرفت و اخلاق فرا بگیریم. چرا انسان باید افراد و امور پسندیده را دوست دارد؟ برای این که وقتی به آن ها نزدیک می‌شود از آن ها استفاده می‌کند. نسبت به خوبانی که منشأ کمال هستند، و در پیشرفت جامعه مؤثر هستند باید ابراز دوستی کرد، و در مقابل، باید عملاً با کسانی که برای سرنوشت جامعه مضر هستند دشمنی کرد: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» «قرآن می‌فرماید شما باید به حضرت ابراهیم(علیه السلام) (و یاران او تأسی کنید. می‌دانید که حضرت ابراهیم(علیه السلام) (در فرهنگ اسلامی جایگاه بسیار رفیعی دارد. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هم می‌فرمود من تابع ابراهیم هستم. اسلام هم نامی است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) (به این دین و آیین داد: «هُوَ سَمَاءُكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ ۲» «خداوند می‌فرماید شما باید به ابراهیم(علیه السلام) (تأسی کنید. کار ابراهیم(علیه السلام) (چه بود؟ ابراهیم(علیه السلام) (و یارانش به بت پرستانی که با آن ها دشمنی می‌کردند و ایشان را از شهر و دیار خود بیرون راندند گفتند: «إِنَّا بُرَّاءٌ مِنْكُمْ» «ما از شما بیزاریم. اعلان برائت کردند. بعد به این هم اکتفا نمی‌کند. می‌فرماید بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی و کینه برقرار است، مگر این که دست از خیانتکاری خود بردارید.

این که ما نسبت به دشمنان اسلام و شیطان بزرگ این قدر کینه داریم و اجازه نمی‌دهیم شعار «مرگ بر آمریکا» حذف شود، تأسی به حضرت ابراهیم(علیه السلام) (است. قرآن می‌فرماید شما باید از ابراهیم(علیه السلام) (یاد بگیرید و صریحاً بگویید مرگ بر دشمن اسلام، و عداوت و دشمنی خود را نسبت به دشمنان دین اعلام کنید. همه موارد، جای لبخند نیست. در بعضی موارد باید

عبوس بود، باید اخم کرد، باید صریحاً گفت ما دشمن شما ایم، ما آشتی نمی کنیم، مگر دست از خیانت بردارید. این دستور قرآن است. سابقاً می گفتند فروع دین ده تا است. بعد از «امر به معروف» و «نهی از منکر» دو فرع «توکی» و «تبری» را نیز جزء فروع دین به حساب می آوردند.

۱. امتحنه، ۴.

۲. حج، ۷۸.

(صفحه ۲۸)

یعنی از جمله واجباتی که همه مسلمان ها باید توجه داشته باشند و به آن ها عمل کنند، این است که باید دوستان خدا را دوست بدارند و با دشمنان خدا نیز دشمنی کنند. تنها دوستی دوستان خدا کافی نیست؛ اگر دشمنی با دشمنان خدا نباشد، دوستی دوستان هم از بین خواهد رفت. اگر سیستم دفاعی بدن نباشد، آن سیستم جذب هم، نابود خواهد شد. آنچه مهم است این است که ما جای جذب و دفع را درست بشناسیم. گاهی متأسفانه امور مشتبه می شود. در موردی که باید جذب کنیم عملاً به دفع می پردازیم. کسی که از روی نادانی سخنی به اشتباه و خطا گفته و لغزشی برای او پیش آمده و بعد هم پشیمان گردیده است، و یا اگر برای او توضیح دهیم، از روی انصاف قبول خواهد کرد، نسبت به چنین کسی نباید دشمنی کرد. صرف این که کسی مرتکب گناهی شد، نباید او را از جامعه طرد کرد، بلکه باید در صدد اصلاح او برآیم. او بیماری است که باید به پرستاری اش پرداخت. در این مورد جای اظهار دشمنی نیست. مگر کسی که تعمد داشته باشد و علناً گناه را در جامعه رواج دهد. این دیگر خیانت است، تعمد و خباثت و پلیدی است. باید با چنین شخصی دشمنی کرد. اما اگر کسی اشتهاً مرتکب گناهی شده است، باید با مهربانی با او رفتار کرد. نباید آبروی او را ریخت، بلکه باید در اصلاح او سعی کرد. او مشکل دارد و باید مشکلش را حل کرد.

اما در مورد دشمنان غدار، کینه توز و قسم خورده، خداوند می فرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبْغَ مِلَّتَهُمْ^۱»، تا دست از انقلابتان بر ندارید، آمریکا از شما راضی نخواهد شد. هر روز لازم است تأمل کنیم که آشتی با چنین کسانی یعنی چه؟ لبخند به روی آنان یعنی چه؟ باید با نهایت غضب، خشونت، تندی و عبوسی با این ها برخورد کرد. باید مرگ را بر سر این ها بارید، چون آنان جز به مرگ ما راضی نیستند، نه تنها به مرگ بدن ما، بلکه تنها به مرگ روح ما، به مرگ دین ما راضی می شوند.

حاصل سخن این که، بزرگداشت مراسم سیدالشهداء (علیه السلام) (بازسازی حیات حسینی است، تا از آن حیات به نحو احسن استفاده شود نباید به بحث های علمی اکتفا شود. چون انسان به برانگیخته شدن عواطف و احساسات احتیاج دارد. نباید به عواطف مثبت، به شادی، به خنده، بسنده کرد، زیرا زنده نگه داشتن خاطره سیدالشهداء (علیه السلام) (و مظلومیت او از راه احساسات شور انگیز حزن و گریه و سوگواری امکان دارد. و بالاخره همراه با آن همه درود و

۱. بقره، ۱۲۰

(صفحه ۳۱)

سلام و عرض ارادت به خاک پای حسینی و به خاک قبر حسینی، باید بر دشمن حسین (علیه السلام) (و دشمن اسلام و دشمنان خدا لعن و نفرین کرد. تنها سلام و درود مشکل را حل نمی کند. ما نمی توانیم از برکات حسینی استفاده کنیم، مگر این که اول

دشمنان او را لعن کنیم، بعد بر او سلام بفرستیم، قرآن هم اول می‌فرماید «:أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، بعد می‌فرماید «:رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».^۲ «پس در کنار سلام، باید لعن هم باشد. در کنار ولایت، تبری و اظهار دشمنی نسبت به دشمنان اسلام نیز باید باشد. اگر این گونه شدیم، حسینی هستیم؛ وگرنه بی‌جهت خودمان را به حسین(علیه السلام) نسبت ندهیم.

۱. فتح، ۲۹.

۲. همان.